

شتران بود در میان آن شتران در آمد و بنیشت شتران بر دم کردند ابو
 نروان که بر سر آن شتران بود کرد شتران بر آمد و مسخره بر زبان
 شتران در آمد رسول الله علیه و سلم دید گفت تو کیستی که شتران
 ما را بر ما بنیدی فرمود که مترس مردمی ام که خواسته ساعی بنشین
 تو التمس کرم ابو نروان گفت تر آن مردی بینم که چگونه سحر بخورد
 سحر می میکند رسول الله علیه و سلم فرمود که میخواهم ترا استغاثت آن
 لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسول له ابو نروان گفت از میان
 شتران من بگردن رو که فلاح نیابند شتران که در میان ایشان
 باشی و رسول الله علیه و سلم از میان شتران بگردن کرد
 رسول الله علیه و سلم و بر او دعای سحر کرد و گفت اطلن لقاها
 و شفاها بیری کهن سال بند و از روی حرکت می برد و در وقت
 می بینم ترا اگر آنکه هلاک شده بجهت دعای که رسول الله علیه
 بر تو کرده است گفت هلاک شده بانه شتران چون اسلام ظاهر
 شد بنیست رسول الله علیه و سلم آمدن و ایمان آوردند و مرا
 دعای سحر کرد و استغاثت کرد و لیکن دعای اول بسعفت گرفته است

این کلام که در میان شتران در آمد که بر ما بنشین
 و سحر می کند رسول الله علیه و سلم



که اذن آنها را

که جابر بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که در مدینه نبوی بود که تو ما
 بوی میخ و جشم که در وقت خرمایزید آن پیش من آمد سحر خیز از روی قتال
 دیگر مملکت خواسته قبول نکرد رسول الله علیه و سلم از آن خبر دادم
 با احوال گفت بیایید تا برویم و از برای جابر از نبوی مملکت
 خوانیم بختستان من آمدند رسول الله علیه و سلم از آن نبوی
 از برای من مملکت خواسته یا ابانقا سم در مملکت نمیدم چون
 رسول الله علیه و سلم از ایدید که بختستان بر آمد و دیگر بار از آن
 نبوی مملکت خواسته مملکت نداد من بر خواسته و اندکی خرمایز
 پیش رسول الله علیه و سلم آوردم از آنجا و او را پرسید که
 جای نشست تو درین بختستان کجاست گفته فلان جای گفت
 آنجا برای من فرشتی پسندار بنید اجتمه ای خواب کرد چون پیدا شدند
 مقدار دیگر خرمایز آوردم خورد و دیگر بار از آن نبوی مملکت خواسته
 قبول نکرد بر خواسته و کرد بختستان بر آمد و گفت ای جابر خرمایز
 خود را به نزد نصیای او من خود کین در خرمایزید آن استادم قضای
 دین خود کردم و مثل آن فاضل اندیش رسول الله علیه و سلم آمدند

این کلام که در میان شتران در آمد که بر ما بنشین
 و سحر می کند رسول الله علیه و سلم